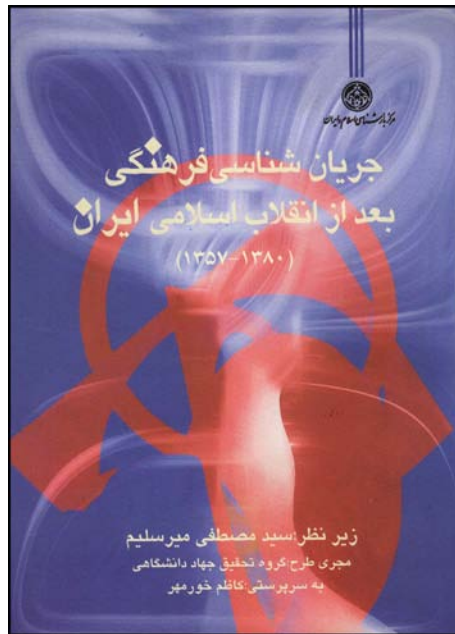




گفتارهای پریشان

ملاحظات بر کتاب جریان‌شناسی فرهنگی بعد از انقلاب اسلامی ایران

دکتر احمد رهدار^۱

◆ اشاره

اگر مطالعات فرهنگی را مطالعه فرهنگ به صورت آکادمیک تلقی کنیم، این‌گونه مطالعات همیشه در معرض این سؤال بزرگ قرار دارند که: وقتی هیچ توافقی بر سر اینکه منظور ما از فرهنگ به طور دقیق چیست، وجود ندارد چگونه می‌توان در جامعه پیچیده‌ای مثل ایران جریان‌شناسی فرهنگی کرد؟ بی‌تردید منازعات فرهنگی در هر جامعه‌ای اگر وجود داشته باشد فرصت مناسبی برای حرکت از فرهنگ به سوی مطالعات فرهنگی در آن جامعه می‌تواند اتفاق بیفتد، اما این مطالعات بسیار تخصصی است و از

۱. دانش‌آموخته حوزه علمیه قم و دانشجوی دکتری علوم سیاسی در تهران.

عهده کسانی برخواهد آمد که وجاهت علمی، تحصیلاتی و پژوهشی لازم را داشته و حداقل استعداد بازشناسی مفاهیم تو در تو، فریه، مستمر، متغیر و چالش برانگیز فرهنگ را داشته باشند.

یکی از معضلات بزرگ کشور ما در دویست سال اخیر این است که عموماً مطالعات مربوط به حوزه فرهنگ، سیاست، مطالعات اجتماعی، دین و از همه مهم‌تر تصمیم‌گیری‌های مربوط به حوزه علوم انسانی از جانب افرادی سرپرستی، هدایت، برنامه‌ریزی، تصمیم‌گیری و اجرا می‌شود که نه تنها ورودی به این مباحث ندارند بلکه اصلاً تحصیلات آکادمیک آنها نیز در حوزه‌ای غیر از حوزه‌های مورد نظر می‌باشد و این از عجایب علم‌گرایی، تخصص‌گرایی و شعارهای شبیه به این در جریان تحصیل کرده و روشنفکر ایران در دوران معاصر است.

مهندسی فرهنگی جامعه ما را پزشکان، دامپزشکان و مهندسان فنی و ساختمان هدایت می‌کنند، سیاست خارجی و تاریخ علم ما را اطباء اطفال طراحی می‌کنند، قبض و بسط شریعت ما را تکنسین‌های آزمایشگاهی می‌نویسند، احزاب سیاسی و گروه‌های اجتماعی ما را در حیطه ملی مذهبی؛ تکنوکرات‌های سازه، ساختمان و آرماتوربندهای فنی و مهندسی تأسیس کرده و رهبری می‌کنند. نظریه پردازان عدالت اجتماعی در کشور ما دندانپزشک هستند، تاریخ انقلاب اسلامی و چگونه ما شدنمان را کسانی می‌نویسند که از موضع شیمی و مکانیک به علوم انسانی و تاریخ نگاه می‌کنند و بالاخره مطالعات جریان‌های فرهنگی ما را تکنوکرات‌های رشته ترمودینامیک و سیالات و مهندسیین نفت و موتور درون‌سوز، مدیریت و نظارت می‌کنند.

حدیث غم‌انگیز ساماندهی مطالعات فرهنگی و اجتماعی و سیاسی و مبارزات فکری و ایدئولوژیکی در دویست سال اخیر در کشور ما تحت تأثیر چنین فضایی است و مظلوم مردم ایران که باید تجویزهای فکری، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی این معجون عجیب و غریب را تحمل نمایند.

آیا تشنگت مطالعات فرهنگی و اجتماعی در ایران و عقیم بودن آنها بخشی از این پیکره ناموزون و ناساز نیست؟ آنچه گفته شد به مطالعات عمیق‌تر و دقیق‌تری نیاز دارد. بی‌تردید بخش اعظمی از آثار این جریان فرهنگی نه چندان آشنا با فرهنگ، نه تنها به حل معضلات و مشکلات علوم انسانی و اجتماعی در ایران کمکی نمی‌کند بلکه هر چه بیشتر بر ابهامات این علوم می‌افزاید و اکنون کشور ما به شدت تحت تأثیر قبض و بسط‌های این ابهامات در حیطه فرهنگ قرار دارد.

از مجموعه پژوهش‌هایی که اخیراً از این معجون عجیب و غریب منتشر شده است کتاب جریان‌شناسی فرهنگی بعد از انقلاب اسلامی ایران (۱۳۵۷ - ۱۳۸۰) است که زیر نظر آقای مهندس سید مصطفی

میرسلیم با همکاری گروه تحقیق جهاد دانشگاهی به سرپرستی کاظم خورمهر انجام پذیرفته و مرکز بازشناسی اسلام و ایران آن را منتشر کرده است.

تأسیس مرکز بازشناسی اسلام و ایران به دست یکی از نزدیکان آقای میرسلیم و اعضای که در این مرکز مدخلیت داشته و دارند، زمان تأسیس این مرکز در دوران وزارت آقای میرسلیم در ارشاد اسلامی یا اندکی پس از پایان وزارت ایشان و بالاخره آثاری که تا کنون در حوزه فرهنگ اسلام و ایران منتشر کرده‌اند، به خصوص نشست‌های دوره‌ای و مجموعه دفترهای دوازده گانه‌ای که از این نشست‌ها در حوزه هویت ایرانی، مفهوم اسلامیت و ایرانیت و غیره از کسانی مثل دکتر داور شیخاوندی، دکتر سید موسی دیباج، دکتر مهرزاد بروجرودی، دکتر علیرضا ازغندی، دکتر حاتم قادری، دکتر علی میرسیاسی، دکتر هاشم آغاچری، سید محمدعلی ایازی، دکتر احمد نقیب زاده و... چاپ کرده‌اند خود حدیث نقد دیگری دارد که باید به طور جدی عملکرد این مرکز و اهداف آن نقد و ارزیابی شود. اما آنچه اهمیت دارد این است که سرپرست طرح کتاب جریان‌شناسی فرهنگی بعد از انقلاب اسلامی - که سه نهاد فرهنگی، سیاسی و علمی بسیار مهم کشور چون: مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام، دبیرخانه شورای عالی انقلاب فرهنگی و گروه تحقیق جهاد دانشگاهی پشت آن قرار داشته‌اند، فردی است به نام کاظم خورمهر که در حال حاضر یکی از سردفترداران تهران می‌باشد و به ثبت و ضبط معاملات مشغول است.

شاید از نظر آنهایی که خود را صاحب اختیار همه چیز ملت ایران می‌دانند و ملت را نیز محجور می‌بینند، پرسش از این مسأله که سه نهاد سفارش دهنده طرح، بر مبنای کدام منطق علمی و تحقیقاتی و سابقه پژوهشی آقای خورمهر در حوزه فرهنگ، چنین پروژه بسیار مهمی را به سرپرستی ایشان گذاشته‌اند، از نظر سفارش دهندگان ربطی به ملت ایران ندارد. اما آنهایی که دارای ذره‌ای وجدان پژوهشی، انصاف انگیزشی و مقام علمی هستند باید از چنین نهادهایی - که سرنوشت حیاتی ملت ایران در بسیاری از زمینه‌ها به خصوص حوزه فرهنگ، امنیت اجتماعی و تحقیقات استراتژیک را به عهده دارند - سؤال کنند، چه ویژگی‌های بارزی از جنبه علمی در حوزه فرهنگ، در مجری، سرپرست و ناظر این طرح بود که بخش قابل توجهی از سرمایه این مملکت را در اختیار آنها گذاشته‌اند تا در نهایت اثری را به مردم عرضه کنند که پیش از آنکه یک اثر علمی در جریان‌شناسی فرهنگی ایران بعد از انقلاب اسلامی باشد یک بیانیه تفصیلی علیه ملت ایران، نیروهای مذهبی مبارز و مدافع انقلاب اسلامی و عملکرد آنها در دو دهه انقلاب است.

ملت ایران نمی‌داند زمانی که آقای خورمهر سرپرستی این پروژه را به عهده داشته است دارای چه سطحی از تحصیلات حوزوی یا دانشگاهی بوده است؟ یا چه نسبتی با آقای میرسلیم و سه نهاد مورد نظر داشت که سرپرستی این طرح را به او دادند! همچنان که ملت ایران نمی‌داند برای گردآوری و چاپ کتابی مثل کتاب جریان‌شناسی فرهنگی چه میزان از سرمایه‌های این مملکت هزینه شده است، اما می‌داند که در هیچ کجای عالم رسم نیست که یک نظام سیاسی به هزینه خود و به دست نیروهایی که دارد در درون نظام از همه اعتبارات آن بهره‌برداری کند، به جان ساختارهای سیاسی و اجتماعی خود بیفتد و کارکرد این ساختارها را مورد تردید قرار دهد.

بی‌تردید کسی معتقد نیست هر آنچه در گذشته همه نیروهای مدعی طرفداری از انقلاب اسلامی در همه امور جزئی و کلی انجام داده‌اند درست و بی‌عیب بوده است و نقدپذیر نمی‌باشد اما نقدپذیری با تخریب تفاوت بسیاری دارد که ظاهراً مجریان این اثر درک دقیق و عمیقی از این تفاوت‌ها نداشته‌اند، همان‌طور که درک دقیقی از توصیف مفاهیم فرهنگی در این کتاب نداشته‌اند.

فقدان نظریه فرهنگی، تعریف و طبقه‌بندی مکانیکی و ساده‌لوحانه مفاهیم، عدم شناخت دقیق از مفهوم عرف و دین و خلط عرف با مد، خلط عوامانه کنکاش‌های فلسفی و فکری با علایق و سلايق سطحی و ظاهری، پراکنده‌گویی و از همه بدتر شبیه‌سازی منازعات شبه فرهنگی به جای مقوله‌های فرهنگی، مهم‌ترین مشکلات ساختاری این اثر است که جناب آقای دکتر رهدار تلاش کرده است در نقد اجمالی به آنها توجه کند.

ما امیدواریم جامعه علمی و فرهنگی ایران و آنهایی که هنوز دلبسته انقلاب اسلامی و آرمان‌های امام خمینی هستند از کنار اقدامات چنین مراکزی و همچنین انتشار چنین آثاری به سادگی عبور نکنند و اجازه ندهند عده‌ای که درک درستی از تحولات عظیم ایران بعد از انقلاب اسلامی ندارند یا در برخورد با مسائل فرهنگی انقلاب، سطحی و فاقد عمق لازم هستند با چاپ این آثار، دستاوردهای گرانقدر امام عظیم‌الشأن، ملت ایران و انقلاب اسلامی را مورد تردید و انکار قرار دهند و آب به آسیاب دشمنان این ملت بریزند.

امید است آنهایی که این‌گونه با تاریخ و فرهنگ ملت ما معامله می‌کنند و دانسته و ندانسته تیشه به ریشه‌های فرهنگی کشور می‌زنند متوجه نتایج مخرب تحقیقات سطحی و فاقد پشتوانه علمی خود باشند و به جای خیال‌بافی‌های فرهنگی، به همان شغلی مشغول شوند که تخصص آن را دارند.

کتاب جریان‌شناسی فرهنگی بعد از انقلاب اسلامی ایران، در شهریور ۱۳۷۹ از طرف معاونت

فرهنگی اجتماعی مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام به دبیرخانه شورای عالی انقلاب فرهنگی پیشنهاد شد و پس از تصویب، از سوی دبیرخانه مذکور، مرکز جهاد دانشگاهی به عنوان مجری طرح و مهندس سید مصطفی میرسلیم به عنوان ناظر طرح تعیین می‌شود و مرکز بازشناسی اسلام و ایران (انتشارات باز) کتاب مذکور را در سال ۱۳۸۴ چاپ و منتشر می‌کند.

این کتاب، از این حیث در خور توجه است که در زمره معدود کتاب‌هایی است که به بحث جریان‌شناسی فرهنگی پس از انقلاب اسلامی پرداخته است. اگر چه نوع کسانی که به مباحث جریان‌شناسی معاصر می‌پردازند، از ورود به برخی ساحت‌ها - که بازیگران آن ساحت‌ها هنوز زنده هستند و هرگونه قضاوت درباره آنها پیامدهای خاص خود را به وجود می‌آورد - ابا می‌کنند با این حساب،

یکی از معضلات بزرگ کشور ما در دویست سال اخیر این است که عموماً مطالعات مربوط به حوزه فرهنگ، سیاست، مطالعات اجتماعی، دین و از همه مهم‌تر تصمیم‌گیری‌های مربوط به حوزه علوم انسانی از جانب افرادی سرپرستی، هدایت، برنامه‌ریزی، تصمیم‌گیری و اجرا می‌شود که نه تنها ورودی به این مباحث ندارند بلکه اصلاً تحصیلات آکادمیک آنها نیز در حوزه‌ای غیر از حوزه‌های مورد نظر می‌باشد و این از عجایب علم‌گرایی، تخصص‌گرایی و شعارهای شبیه به این در جریان تحصیل کرده و روشنفکر ایران در دوران معاصر است.

باید تحقیق آقای میرسلیم و همکاران محقق وی را قدر دانست و مغتنم شمرد که پذیرفته است تا درباره کسانی صحبت به میان آورد که بسیاری از آنها بالفعل از صاحب‌منصبان و مسئولان می‌باشند. با وجود این، کتاب - همچون هر کتاب دیگری که راه نرفته را باز می‌کند - دارای ابهامات و اشکالات فراوانی است. این نوشتار در صدد است تا به برخی از این اشکالات مهم اشاره کند.^۱

◆ اشکالات ساختاری

نویسندگان محترم کتاب، جریان‌های فرهنگی پس از انقلاب اسلامی را در چهار دسته عرف‌گرایی، بومی‌گرایی، سنت‌گرایی و دین‌گرایی تقسیم کرده‌اند [ص ۳۶]. این تقسیم‌بندی از جهات متعددی ناقص و بلکه اشتباه می‌باشد:

۱. مقسم این تقسیم به روشنی مشخص نیست که چه چیزی و از چه جهاتی به این دسته‌های چهارگانه تقسیم شده است. نمی‌توان به‌طور مبهم و کلی گفت که اعداد به چند دسته تقسیم می‌شوند: اعداد اول، اعداد زوج، اعداد مثبت و اعداد سه‌رقمی! اگر چه، اول بودن، زوج بودن، مثبت بودن و سه‌رقمی بودن، به‌درستی می‌توانند نعت و صفت اعداد قرار بگیرند، اما علاوه بر این، صحیح بودن، منفی بودن، مجذور بودن، چهاررقمی بودن و... نیز می‌توانند همچنان به عنوان صفات این اعداد شمرده شوند. باید ملاک داد و مشخص کرد که از چه زاویه و از چه حیثی اعداد به چنین جدولی تقسیم می‌شوند. در خصوص جدول کتاب نیز همین مطلب صادق است، نویسندگان محترم، بدون ارائه هرگونه ملاک، جهت و حتی بیان رویکردشان، عناوین چهارگانه فوق را به صورت قسیم یکدیگر ذکر کرده‌اند.

۱. در خور ذکر است که گروه تحقیقاتی مطالعاتی «فتوح» کتاب مذکور را به تاریخ ۱۳۸۵/۴/۳۰ در اتاق کنفرانس «مؤسسه ولاء» قم، نقد و بررسی نموده است که در نگارش این نوشته از برخی نقدهای طرح شده در آن جلسه به ویژه گفته‌های آقایان حسین وظیفه‌عالی، مصطفی سیاسی، محمد حسنی، علیرضا شفا، محمدحسین ساعی و سرکار خانم بهادریگی استفاده شده است.

۲. در تقسیم مذکور، برخی مؤلفه‌های کلیدی، مهم و کلان - که خود حاوی مفاهیم فرهنگی هستند - مورد غفلت قرار گرفته است به گونه‌ای که یا اساسا بدان‌ها اشاره نشده و یا کاملا در حاشیه و سایه بیان شده‌اند. از جمله این کلیدواژه‌های مهم می‌توان از واژه‌هایی چون غرب، دفاع مقدس، مهدویت و... نام برد. به طور حتم، اگر عنصر غرب یا دفاع مقدس یا مهدویت در مقسم تقسیم مذکور قرار می‌گرفت (بدین معنی که جریان‌های فرهنگی را از حیث قرب و بعد یا نوع نگاهشان به غرب، دفاع مقدس و مهدویت ارزیابی و تحلیل می‌نمود)، یا در متن تقسیم مذکور به آن توجه می‌شد، نتایج و حتی سیر بحث نویسندگان محترم تغییر جدی می‌یافت.

۳. تقسیم مذکور نشان می‌دهد، نویسندگان محترم - در تحلیلی که بسیار ساده‌انگارانه می‌نماید - بر این باور بوده‌اند که جریان‌های فرهنگی متعدد و متکثر در یک کشور، از جمله ایران عصر انقلاب اسلامی را که بنا به ماهیت فرهنگی انقلاب، جریان‌های فرهنگی آن منطقا باید پیچیده باشد، می‌توان با یک تقسیم‌بندی تبیین و ترسیم کرد.

به نظر می‌رسد راه بهتر و دقیق‌تر این باشد که جریان‌های فرهنگی، چند دفعه و هر دفعه از زوایای مختلف و با مقسم‌های متفاوت دسته‌بندی شوند. بسیاری از پدیده‌های فرهنگی چندوجهی‌اند و نمی‌توان به‌سادگی آنها را در یک حیث خلاصه کرد. می‌توان از پدیده‌های فرهنگی‌ای نام برد که در عین عرفی بودنش، قدسی و دینی نیز باشد^۱ (البته با دو رویکرد متفاوت)، همچنان‌که می‌توان پدیده‌های فرهنگی را نام برد که در عین واقع‌گرا بودنش،

۱. اساسا خروج از حریم قدسی و ورود به حریم عرفی و بالعکس، کاملا شدنی است. تا جایی که «هیچ چیز ذاتا مصون از قدسی شدن نیست؛ از سنگ و چوب و پارچه گرفته تا افعال و اندیشه‌ها. هم سمبل‌ها و مناسک آیین‌های دین‌ستیز قابلیت قدسی شدن را دارند و هم عقلانی‌ترین معرفت‌های بشری. برای رومی‌ها، صلیب یک ابزار مفید محسوب می‌شد، اما همین تکه چوب پس از بر دار کردن مسیح به مقدس‌ترین سمبل‌ها بدل شد. [از سوی دیگر] الهه خرد نزد ژاکوبین‌ها به صورت نمادی نیمه‌مذهبی درآمد.» سعید جباریان، *از شاهد قدسی تا شاهد بازاری*، تهران، طرح نو، ۱۳۸۰، ص ۷۳.

آرمان‌گرایانه نیز باشد. پر واضح است که قرائت پدیده‌های فرهنگی تنها از یک حیث، تقلیل و تنزیلی از ماهیت آن پدیده است و راه را برای فهم حقیقی ماهیت و جایگاه آن پدیده سخت دشوار می‌کند.

۴. فقدان اولویت‌بندی و رتبه‌بندی سهم جریان‌ها و افراد در فرهنگ پس از انقلاب، یکی دیگر از ضعف‌های جدی این کتاب است. پرداختن به برخی جریان‌های فرعی و خرد - به‌ویژه در عرض و کنار جریان‌های محوری و حتی بدون معرفی معیار و ملاکی برای تمایز میان جریان‌های محوری و فرعی - امکان پیگیری خط محوری فرهنگی را از مخاطب و خواننده سلب می‌کند. این امر باعث می‌شود تا توزیع حساسیت به طور مساوی نسبت به جریان‌ها صورت گیرد که کاملاً متفاوت از واقعیت تاریخی جریان‌های فرهنگی می‌باشد.

۵. در این تقسیم، مشاهدات کم دسته‌بندی شده‌اند و به همین علت، نمی‌توانند همه آن چیزهایی را پوشش دهد که حتی خود نویسندگان بدان‌ها در متن کتاب اشاره کرده‌اند. از این‌رو بایسته بود که نویسندگان محترم یا از بالا (مقسم‌ها) و یا از پایین (قسیم‌ها)، تقسیم خود را ادامه می‌دادند تا جایی که می‌توانستند همه موارد فرهنگی را به شفافی در دل آن جای دهند. شاید یکی از علت‌هایی که بسیاری از جریان‌های فرهنگی از دید نویسندگان محترم مغفول واقع شده‌اند، همین مجمل بودن تقسیم بوده است که به نوبه خود باعث شلوغ شدن متن شده است.

◆ اشکالات روشی

۱. به نظر می‌رسد نویسندگان محترم کتاب به هنگام نگارش آن، از عنوان اصلی طرح خود غفلت کرده و تحت شرایط زمانه - که مقارن با دولت‌های دوم خرداد بوده و در آن توسعه سیاسی اولویت داشته است - به شکلی کاملاً واضح و روشن و در عین حال، غیر منطقی به درون جریان‌های سیاسی لغزیده‌اند. به همین علت بیشتر به جریان‌هایی پرداخته‌اند که دارای

ارگان مطبوعاتی بوده‌اند. این امر باعث شده تا نقطه‌عطف‌هایی که نویسندگان به اصطلاح به عنوان سرفصل‌های فرهنگی کتاب خود در نظر گرفته‌اند، به جای اینکه نقطه‌عطف‌هایی فرهنگی باشند، سیاسی هستند. به عنوان مثال؛ اگر نویسندگان محترم به رویکرد فرهنگی خود در جریان‌شناسی فرهنگی پای‌بند بودند، علی‌القاعده باید سرفصل‌های مهم کتاب آنها عناوینی چون انقلاب فرهنگی، شروع جنگ، پایان جنگ، رحلت حضرت امام(ره)، شکل‌گیری حلقه کیان، روی کار آمدن روزنامه‌های زنجیره‌ای، ظهور ناشران جدید و فعال و دارای رویکرد جدید (از جمله: طرح نو، گام نو، مرکز، نقش و نگار، فرزانه روز، نی، ققنوس و...) می‌بود. اما نویسندگان محترم، مثلاً دهه اخیر را با سرفصل «دوم خرداد» - چیزی که در آن بیش از هر امر دیگر، سیاست و امور سیاسی پررنگ است تا فرهنگ و امور فرهنگی - کدگذاری کرده‌اند [فصل پنجم: ص ۴۱۳]. یا مثلاً به هنگام توضیح این مطلب که «مطهری... نیمه‌شب چهارشنبه ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ پس از آغاز نهضت اسلامی به رهبری امام خمینی، دستگیر و بعد از اندکی در ۲۶ تیر همان سال آزاد شده است»، بلافاصله در پاورقی آورده می‌شود که «او از بدو تحصیلات خود در قم به همراه هم‌مباحثه نزدیکش، حسینعلی منتظری، با دلبستگی خاصی در درس‌های امام شرکت می‌جست». این مطلب کاملاً نشان می‌دهد که نویسندگان محترم کتاب به دنبال مطرح کردن چه اشخاص و چه فکری‌هایی بوده‌اند! آیا به راستی، شهید مطهری تنها با شخص نامبرده هم‌مباحثه بوده و فقط به همراه وی به درس حضرت امام حاضر می‌شده است؟! ذکر این مطالب به معنی امکان تفکیک مطلق میان پدیده‌های فرهنگی و سیاسی نمی‌باشد، بلکه این پدیده‌ها از جوانب مختلف درهم‌تنیده‌اند. نویسندگان محترم برای اینکه گرفتار این‌گونه محظورات نشوند، بهتر بود ابتدا لایه‌های متفاوت جریان‌های فرهنگی را شناسایی و از هم تفکیک می‌کردند (مثلاً لایه فلسفی فرهنگ، لایه سیاسی فرهنگ، لایه عملی فرهنگ و...) و سپس جریان‌ها، افراد و مصادیق هر لایه را به طور مجزا و مستقل مورد بررسی قرار می‌دادند.

۲. اساساً از آنجا که گویا رویکرد نویسندگان محترم به امور فرهنگی، از پایگاه جریان‌های سیاسی بوده است - به عبارت دیگر؛ از آنجا که نویسندگان محترم امور فرهنگی را در متن

امور سیاسی جستجو کرده‌اند - جدا از اینکه این امر باعث شد تا اولویت و ضریب حساسیت جریان‌های فرهنگی تابع متغیری از اولویت و ضریب حساسیت جریان‌های سیاسی شود، باعث شد تا بسیاری از جریان‌های فرهنگی که اساساً فقط صبغه فرهنگی دارند یا کمتر با جریان‌های سیاسی گره خورده‌اند، مورد مطالعه و تحقیق‌شان قرار نگیرد. به عنوان مثال برخی جریان‌های فرهنگی مرتبط با حوزه علمیه که تماماً در کتاب مذکور مورد غفلت قرار گرفته‌اند، عبارت‌اند از: الف) موج حفظ قرآن که از دو دهه قبل در کشور ما راه افتاده و باعث تأسیس دارالقرآن‌های متعدد شده است و تا کنون به تربیت و پرورش صدها حافظ کل قرآن در میان نوجوانان عمدتاً زیر پانزده سال منجر شده است، یکی از جریان‌های مهم فرهنگی است که در جریان‌شناسی فرهنگی پس از انقلاب اسلامی نمی‌توان آن را نادیده گرفت. همچنان‌که نمی‌توان از صدها جلسه تلویزیونی تفسیر قرآن آقای قرائتی - که کمترین اشاره‌ای در کتاب مذکور بدان نشده است - چشم پوشید.

ب) جریان هیأت‌های مذهبی حداقل در دو دهه اخیر انقلاب اسلامی بسیار پرفعالیت و دارای آثار و نتایج فرهنگی پرباری بوده و حتی موجب شکل‌گیری ادبیات فرهنگی خاصی به‌ویژه در حوزه نظم و نثر مداحی گشته است، همچنان‌که موجب تغییر در سبک‌های شعری مداحی، ظهور شاعران مذهبی پرشور و بافعالیتی چون مرحوم آقاسی، چایچی (حسان) و... نیز شده است.

ج) مسجد مقدس جمکران، مؤسسه فرهنگی موعود، مؤسسه فرهنگی انتظار و... و نشریاتی چون موعود، موعود جوان، انتظار، خورشید مکه و کنگره‌هایی در موضوعات مربوط به مهدویت، در انتشار فرهنگ مهدویت و انتظار در جامعه بسیار مؤثر بوده‌اند. تلاش این مؤسسات و نشریات باعث شد تا در سال‌های اخیر، مسجد مقدس جمکران در زمره یکی از مراکز مهم دینی فرهنگی کشور ما قرار گیرد به گونه‌ای که هر هفته در شب‌های چهارشنبه - به‌ویژه در ایام تابستان - و نیز در ایام خاص از جمله نیمه شعبان، پانزده خرداد و... بیشترین سهم زائر را حتی نسبت به حرم امام رضا(ع) داشته باشد.

د) **جامعه و عاقل کشور** به نوبه خود در ایجاد یک فرهنگ دینی خاص در جامعه بسیار مؤثر بوده‌اند. مجموعه سخنرانی‌های آیات عظام حائری شیرازی، مجتهدی و... و نیز سخنرانی‌های حجج اسلام پناهیان، صدیقی، دانشمند، راشد یزدی، حسینی (اخلاق در خانواده)، فاطمی‌نیا، قرائتی، انصاریان و... ادبیات و فضای فرهنگی ویژه‌ای را ایجاد کرده است که نوعاً به‌طور مستقیم با جریان‌های سیاسی در ارتباط نبوده‌اند و به همین علت هم از نظر نویسندگان محترم مغفول واقع شده است.

هـ) **فرهنگستان علوم اسلامی در قم** یکی از مؤسسات فکری فرهنگی است که به‌رغم امکانات و نیروی انسانی اندک، با دو دهه تلاش فکری پژوهشی توانسته است ده‌ها جلد کتاب و جزوه که ادعا می‌شود مبتنی بر نوعی فلسفه تأسیسی و جدیدی به نام «فلسفه نظام ولایت» که از قدمت‌های دینی استنباط شده است، به تراث فکری جامعه ما بیفزاید. این مرکز علمی، در عرصه فرهنگی با واژگان تأسیسی زیاد و مهمی حاضر شده و موج عظیمی را به‌ویژه در مراکز علمی و در میان طلاب و دانشجویان ایجاد کرده است.

و) **جریان موسوعه‌نویسی دینی** که از ابتدای انقلاب ابتدا به صورت فردی و سپس به صورت کار تشکیلاتی و مؤسساتی پیگیری شده تلاش خجسته و میمونی بوده که در گسترش فرهنگ دینی به مراتب از بسیاری از دیگر فعالیت‌های فرهنگی مؤثرتر بوده است. ثمره این جریان، فراهم شدن مجموعه نفیسی از موسوعه‌های فقهی (موسوعه فقه شیعه و موسوعه فقه اهل سنت) و روایی (موسوعه امام علی، موسوعه امام حسین، موسوعه امام رضا، موسوعه امام مهدی، مسند امام علی، مسند فاطمه، مسند الباقر، مسند الصادق، مسند الرضا علیهم السلام و...) شده است که در کتابخانه‌های عمومی و اختصاصی در اختیار محققین علوم آل احمد(ص) قرار گرفته است.

ز) **جریان تخصص‌گرایی دینی** را - که از دو دهه قبل در حوزه‌های علمیه صورت گرفته است - باید یک جهش فرهنگی نامید. بر اساس نظام آموزشی قبلی حوزه‌های علمیه، همه طلاب دینی باید یک سیر خطی آموزشی را طی می‌کردند و قابلیت‌های بیرون از خط

آموزشی تماماً مبتنی بر علایق مطالعاتی فردی حاصل می‌شد. پرسش‌ها، نیازها و انتظارات جدید دینی جامعه، متولیان حوزه‌های علمیه را بر آن داشت تا مراکزی تخصصی و غیر متداخل و معطوف به اهداف خاص، متمایز و در عین حال، متناسب با نیازهای دینی جامعه و حتی حکومت دینی تأسیس کنند. ثمره این تلاش خجسته، تأسیس مراکز تخصصی تبلیغ، تفسیر، کلام، مذاهب اسلامی، ادیان، مهدویت و... شده است که در تخصصی کردن فرهنگ علمی دینی تأثیر ویژه‌ای داشته است.

ح) جریان مؤسسه امام خمینی در قم - حداقل از اوایل دهه هفتاد شمسی - یکی از جریان‌های تأثیرگذار بر حوزه فرهنگ اسلامی می‌باشد. نویسندگان محترم، ابتدا این جریان را به شخص حضرت آیت‌الله مصباح یزدی و سپس وی را به سخنرانی‌های پیش از خطبه‌های نماز جمعه‌شان در تهران تقلیل داده‌اند. هر چند در رأس این جریان، حضرت آیت‌الله مصباح یزدی قرار دارد، اما این امر بدین معنی نیست که تمام جریان را بتوان با توضیحی درباره شخص ایشان و اندیشه‌های وی معرفی کرد. این جریان، بالغ بر چند هزار دانش‌پژوه در ۱۴ رشته علوم انسانی تربیت کرده است که بسیاری از اینها با کسب مدرک دکترا و به دنبال آن تحصیل مناصب فرهنگی، سیاسی و اجتماعی به همراه تألیف و نشر کتاب‌های متعدد، شرکت در میزگردهای علمی در دانشگاه‌ها و صداوسیما و... موفق به راهاندازی موجی از نگرش فکری فرهنگی خاص شده‌اند که به‌رغم ارتباط آن با نقطه کانونی خود یعنی اندیشه‌های حضرت آیت‌الله مصباح یزدی، دارای طیفی از دیدگاه‌هایی هستند که اگر چه به حد تضاد نمی‌رسند، اما حداقل متفاوت‌اند.

به نظر می‌رسد نویسندگان محترم، به دلیل دور بودن از فضای دینی به معنی خاص، به جریان‌ها و مؤسسات فرهنگی دینی اساساً اشاره نکرده و یا حداقل آنها را در حاشیه جریان فرهنگی کشور دیده‌اند. بلکه می‌توان ادعا کرد که نویسندگان محترم، علاوه بر جریان‌های فرهنگی حوزوی، برخی دیگر از جریان‌های فرهنگی دینی و غیر حوزوی را - که از قضا بسیار هم در عرصه فرهنگ کشور به صورت گسترده، فعال و مؤثر عمل کرده است - نیز مورد غفلت

فقدان نظریه فرهنگی، تعریف و طبقه‌بندی مکانیکی و ساده‌لوحانه مفاهیم، عدم شناخت دقیق از مفهوم عرف و دین و خلط عرف با مد، خلط عوامانه کنکاش‌های فلسفی و فکری با علایق و سلايق سطحی و ظاهری، پراکنده‌گویی و از همه بدتر شبیه‌سازی منازعات شبه فرهنگی به جای مقوله‌های فرهنگی، مهم‌ترین مشکلات ساختاری این اثر است.

قرار داده‌اند. از نمونه بارز این‌گونه جریان‌ها می‌توان به جریان فردیدیان و جریان شهید آوینی نام برد. بر آشنایان به عرصه فرهنگ پوشیده نیست که از همان ابتدای انقلاب تا کنون یکی از جریان‌های مهمی که در نهادینه کردن فرهنگ ضد غرب در عرصه فرهنگی کشور ما مؤثر بوده است، جریانی است که معروف به نحله فردیدیان هستند که چهره شاخص آنها دکتر رضا داوری اردکانی می‌باشد که به نظر می‌رسد به‌رغم اینکه شاگرد مرحوم سید احمد فردید بوده است، از افق فکری وی فراتر اندیشیده و از نظرگاه غربی اندیشه وی فاصله گرفته و هر چه بیشتر بومی‌تر

شده است. در کنار این نحله، جریان شهید آوینی نیز اگر چه دیرتر، اما همسو و گسترده‌تر از آن (اگر چه نه لزوماً عمیق‌تر) به نقد تفکر غرب پرداخته است. تعداد قابل ملاحظه‌ای از طلاب و دانشجویان جوان با مطالعه مکرر کتاب‌های این دو جریان - به‌ویژه کتاب‌های دکتر داوری، مرحوم دکتر مددپور و شهید آوینی - به نوعی خودآگاهی فرهنگی رسیده و در برابر جبهه فرهنگی منتسب به غرب، صف‌آرایی کرده‌اند.

۳. نویسندگان محترم از نقش فرهنگی طیف وسیعی از جامعه کشور ما، یعنی نقش زنان غفلت کرده‌اند. کتاب به گونه‌ای نوشته شده است که خواننده آن گمان می‌کند که انگار جامعه ایرانی از اساس یک جامعه کاملاً مردانه و بدون زن است. شاید چنین رویکردی به مسائل

فرهنگی نتیجه مستقیم این مسأله باشد که نویسندگان محترم کتاب، مسائل فرهنگی را در دل مسائل سیاسی پی گرفته‌اند و از آنجا که نوعاً در جامعه ایرانی، زنان اگر چه در سطوح میانی و پایین سیاست جامعه به‌طور گسترده حضور دارند، ولی چون در سطوح بالای سیاسی از جمله در پست‌های وزارت، استانداری، نمایندگی مجلس، دبیرکلی احزاب سیاسی و... کمتر حضور دارند، این رویکرد به مسائل فرهنگی باعث شده تا کمتر از آنها رد پایی دیده شود.

۴. با اندک تأمل و بلکه حتی تورق کتاب مذکور به روشنی درمی‌یابیم که نویسندگان محترم در مقام گزارش جریان‌ها دست به گزینشی غیرکارشناسانه زده‌اند و در این گزینش‌ها دو شیوه غیر علمی و حتی غیر منصفانه به کار گرفته‌اند: نخست اینکه گزارش و توصیف برخی افراد، مؤسسات و نشریات به صورت تفصیلی و برخی دیگر که به همان اندازه - یا بیشتر از آنها - مهم و حساس می‌باشند، به صورت اجمالی صورت گرفته است^۱ و دوم اینکه گزیده یا گزیده‌هایی از چندصد مقاله یک نشریه، به گونه‌ای انتخاب شده‌اند که توان توضیح و معرفی خط فکری حاکم بر آن نشریه را ندارند یا اینکه مطلبی در نقد یک دیدگاه سکولار بیان شده است که ضعیف است و توان نقد آن نظریه را ندارد. این در حالی است که مطالب قوی و استدلال‌های قابل دفاع دیگری در نقد نظریه مذکور وجود دارد.

الف) در مورد شیوه نخست به عنوان مثال می‌توان به دو مورد مجله «دنیای سخن» و مجله «حوزه» اشاره کرد که به ترتیب وابسته به جریان سکولار و جریان چپ اسلامی می‌باشند. نویسندگان محترم در مقام ذکر نویسندگان این دو مجله، به ۴۸ اسم از نویسندگان مجله دنیای سخن [ص ۲۵۴] و ده اسم از نویسندگان مجله حوزه [ص ۲۵۸] اشاره می‌کنند. این کار در خصوص برخی دیگر از نشریات از جمله هفته‌نامه «راه نو» به شکلی افراطی‌تر صورت گرفته، به گونه‌ای که در توضیح آن به تعداد ۶۷ اسم از نویسندگان و ۱۸ اسم از مصاحبه‌شوندگان

۱. به عنوان مثال؛ توصیف افکار و اندیشه‌های شخص بنی‌صدر [ص ۱۱۵ - ۱۳۱] به تنهایی حجمی بیش از سه برابر توصیف افکار و اندیشه‌های جامعه روحانیت مبارز [ص ۱۳۶ - ۱۴۱] و یک‌ونیم برابر توصیف افکار و اندیشه‌های حزب جمهوری اسلامی [ص ۱۴۱ - ۱۵۰] را به خود اختصاص داده است.

[صص ۴۴۰ - ۴۴۱] این نشریه اشاره شده است. همچنین می‌توان به مقایسه میان دو مجله «آدینه» و مجله «نور علم» اشاره کرد که به ترتیب، مجلاتی متعلق به «گستره عرفی و فرامذهبی» و معتقد به «حاکمیت فقهی و مکتبی» معرفی می‌شوند که توضیح محتوایی مجله نخست در چهار صفحه [صص ۳۷۱ - ۳۷۴] و مجله دوم در دو صفحه [صص ۲۶۸ - ۲۶۹] صورت گرفته است. یا می‌توان به بررسی نامتساوی اندیشه‌های مخالف هم اشاره کرد. به گونه‌ای که در کتاب مذکور، نسبت اندیشه‌های بررسی شده از جناح اپوزیسیون نظام اسلامی نسبت به اندیشه‌های مدافعان نظام به مراتب بیشتر است. به عنوان مثال؛ از میان کسانی که در جناح مخالف نظام اسلامی هستند، اندیشه‌های بنی‌صدر، شبستری، سروش، مهاجرانی، چنگیز پهلوان، عبدی، حجاریان، گنجی، کدیور، منتظری، نوری، حجتی کرمانی، پرهام و... و از میان کسانی که در جناح مدافعان نظام هستند، تنها اندیشه‌های شهید مطهری، آیات عظام طالقانی، بهشتی و مصباح یزدی و نیز محمدجواد لاریجانی در فهرست مطالب کتاب آمده است و این مقدار به روشنی مشخص می‌کند که دیدگاه‌های چه کسانی بیشتر مطرح و بررسی شده است!

ب) در مورد شیوه دوم نیز به عنوان مثال؛ می‌توان به بیانیه «دفتر مرکزی نمایندگان رهبری در دانشگاه‌ها» که به مناسبت سال‌روز وحدت حوزه و دانشگاه در ۷۰/۹/۲۷ در نقد نظریه «قبض و بسط تئوریک شریعت» سروش صادر شده اشاره کرد که در آن آمده است: «ترویج افکاری را که می‌کوشند دین را تابعی از متغیر دیگر دانش‌های بشری معرفی کنند، خطرناک و به معنی نفی حکومت دینی و اسلامی می‌دانیم.» [ص ۳۹۳] با این کار نویسندگان محترم، شبیه نسبتاً قوی «تغذیه‌پذیری معارف دینی از معارف بشری» را مطرح کرده‌اند بی‌آنکه پاسخی درخور برای آن آورده باشند، این در حالی است که پاسخ‌های علمی و منطقی قوی و قابل‌دفاعی به این شبهه داده شده که بدان‌ها اشاره نشده است. یا می‌توان به گزارش نویسندگان محترم از دیدگاه نشریه معرفت در خصوص نظریه «لزوم انضباط متشرعانه در فرهنگ» اشاره کرد که در آن به استعمال نکردن کلمه مرسی و شوخی نکردن و... تأکید شده است! [ص ۳۱۱]



فقدان اولویت‌بندی و رتبه‌بندی
سهم جریان‌ها و افراد در فرهنگ
پس از انقلاب، یکی دیگر از
ضعف‌های جدی این کتاب است.
پرداختن به برخی جریان‌های فرعی
و خرد - به‌ویژه در عرض و کنار
جریان‌های محوری و حتی بدون
معرفی معیار و ملاکی برای تمایز
میان جریان‌های محوری و فرعی -
امکان پیگیری خط محوری فرهنگی
را از مخاطب و خواننده سلب
می‌کند.



۵. در روایتی از حضرت علی(ع) آمده
است: «اذا از دحم الجواب، نفی الصواب»
یعنی وقتی جواب‌ها متراکم و زیاد شد،
اصل جواب، گم می‌شود. این بدین معنی
است که در تبیین، توضیح و تشریح یک
مطلب، نباید آن‌قدر به حواشی پرداخت که
از اصل و هسته آن دور شد. پرداختن به
برخی از جریان‌های خرد، مطبوعات غیر
تأثیرگذار، افراد غیرمهم و حتی مباحث
غیر ضرور - که در جای‌جای کتاب
مذکور مشاهده می‌شود - جدای از اینکه
وزانت علمی کتاب را مورد سؤال قرار
می‌دهد، کتاب را به انباری از اطلاعاتی
مربوط به جریان‌ها، افراد و حتی مفاهیم
تبدیل کرده^۱ و یافتن پاسخ را برای

پرسش‌گران صعب و مشکل نموده است. ادوارد سعید در مقدمه کتاب شرق‌شناسی خود به
اشاره می‌نویسد که برخی امور را ابتدا باید ساده کرد تا فهمید و من برای فهمیدن
شرق‌شناسی اگر چنین نمی‌کردم، آن را نمی‌فهمیدم. به نظر می‌رسد نویسندگان محترم باید به
لحاظ روشی، چنین روشی را به کار می‌گرفتند، چه، یکی از خصوصیات نظریه علمی، سادگی
آن است، اما آنها نه تنها چنین نکرده‌اند، بلکه گویا هر فعالیت فرهنگی مشهود را تبیین نموده‌اند.

۱. از این‌رو، شاید بهتر بود نویسندگان محترم به جای جریان‌شناسی، واژه اصطلاح‌شناسی را در عنوان کتاب به

این امر باعث شده تا کتاب به کشکولی از فعالیت‌های پراکنده و نه جریان‌های فرهنگی (جریان‌هایی دارای تبار و خطوط تاریخی مشخص) تبدیل شود و خواننده آن به راحتی احساس کند که نویسندگان محترم در هر مقطع تاریخی نمونه‌هایی از مسائل فرهنگی را به شکل برش عرضی و بدون ملاک گزینش کرده و نقل نموده‌اند. این در حالی است که نمونه و گزینش بی‌ملاک هرگز نمی‌تواند مبین و معرف جریان باشد.

۶. نویسندگان محترم در موارد متعددی برای توضیح یک جریان یا یک شخصیت از روش تک‌منبعی استفاده کرده‌اند. این در حالی است که نوعاً نوشته‌هایی که درباره جریان‌ها و شخصیت‌های فرهنگی - که البته در این کتاب، همواره نقش سیاسی آنها نیز در نظر گرفته شده است - نوشته می‌شود، جهت‌دار و دارای گرایش خاص است و در مقام تهیه گزارش نمی‌توان تنها یکی از این نوشته‌ها (چه له و چه علیه) را لحاظ کرد. به عنوان مثال؛ می‌توان به گزارش نویسندگان محترم درباره مرحوم آیت‌الله طالقانی اشاره کرد که عمده ارجاعات آنها درباره ایشان تنها از کتاب «طالقانی در آیین گفتار و کردار» استفاده شده است [صص ۱۱۲ - ۱۱۵]

۷. کمترین انتظاری که از نویسندگان محترم مدعی جریان‌شناسی فرهنگی بعد از انقلاب اسلامی ایران می‌رود این است که «ادب فرهنگی» را در مقام نگارش کتاب رعایت می‌کردند. در

تمام فرهنگ‌ها، شخصیت‌ها کمتر فارغ از عناوین و القاب خاص خود خواننده می‌شوند. به عنوان مثال؛ یک نویسنده امریکایی در یک کتاب فرهنگی نمی‌نویسد «بوش گفت»، بلکه می‌نویسد «رئیس‌جمهور بوش گفت» حداقل در بدترین شرایط می‌نویسد «آقای بوش گفت»، اما نویسندگان محترم کتاب شخصیت‌های فرهنگی - که بسیاری از

به نظر می‌رسد، نویسندگان محترم، به دلیل دور بودن از فضای دینی به معنی خاص، به جریان‌ها و مؤسسات فرهنگی دینی اساساً اشاره نکرده و یا حداقل آنها را در حاشیه جریان فرهنگی کشور دیده‌اند.

آنها از مفاخر تاریخ ما می‌باشند - را به شیوه به دور از آداب فرهنگی یاد کرده‌اند. به عنوان مثال؛ عباراتی شبیه «جوادی آملی می‌گوید»، «مصباح یزدی معتقد است»، «مطهری معتقد است» و... بدون استفاده از پیشوندهایی چون آیت‌الله، استاد، شهید، آقای و... حداقل بر خلاف ادب فرهنگ ملی ما - تا چه رسد به فرهنگ دینی ما - می‌باشد.

♦ اشکالات محتوایی

۱) در فضای دوقطبی فرهنگی، مثلاً فرهنگ غرب و فرهنگی ایرانی - اسلامی، ترجمه واژه‌ها و مهم‌تر از آن، کلیدواژه‌های یک قطب فرهنگی به زبان قطب دیگر، خواننده و مخاطب را در فهم ماهیت آن واژه‌ها دچار مشکل می‌کند.

به عنوان مثال؛ ترجمه کلیدواژه‌هایی چون سکولاریسم به عرفی‌گرایی، مدرنیسم به نوگرایی، پست مدرنیسم به پسانوگرایی و... - که در اصل، مربوط به (و برخاسته از) فرهنگ غرب می‌باشند - القا کننده این مطلب است که لابد برخاسته از متن فرهنگ خودی است و دارای بار تاریخی - فرهنگی مثبت می‌باشد. این امر باعث می‌شود که در بسیاری موارد، مخاطب و خواننده ناآگاه، تلاش کند تا معنایی جدید که نوعاً متفاوت از معنای اصلی آن در فرهنگ رقیب می‌باشد، برای آن دست و پا کند. البته این معضل در همه متون ترجمه‌ای وجود دارد، اما ترجمه‌کنندگان نیک واقفند که برخی واژه‌های مهم را نمی‌توان ترجمه کرد؛ چرا که معادل‌های ترجمه‌ای در موارد معتنا بهی نمی‌توانند به تمامه محمل بار معنایی واژه اصل باشند.

به عنوان مثال؛ واژه «آزادی» نمی‌تواند هم‌زمان برگردان واژه‌های Liberty انگلیسی و «حریت» عربی باشد؛ زیرا واژه حریت به راحتی با مفهوم عبودیت الهی قابل جمع است و در تفکر دینی حتی می‌توان گفت که هر کسی که عبدتر است، حرتر است. این در حالی است که هرگز نمی‌توان واژه Liberty را با مفهوم عبودیت الهی گره زد. چه، اساساً آزادی در مفهوم لیبرالیستی آن یعنی نپذیرفتن هر اتوریته‌ای بیرون از خود انسان، حتی اتوریته دین، خدا و

وحی.^۱ این مشکل را از زاویه دیگری نیز، بدین صورت می‌توان مطرح کرد که دنیایی که ما در آن زندگی می‌کنیم دنیای ارتباطات با خصوصیات پیوستگی و ارگانیک بودن می‌باشد. در چنین دنیایی، هر چیزی به هر چیز دیگر ممکن است مرتبط باشد. به عبارت دیگر؛ اتفاقی به ظاهر نه چندان مهم در دورترین نقطه کره زمین، ممکن است - هرچند کم - در وقایع پیرامونی ما تأثیرگذار باشد. در چنین شرایطی، برگرداندن واژگان فرهنگ غربی - حداقل واژگان کلیدی آن - به معادل‌های کاملاً بومی، به قطع آن اتصال و ارتباط محتمل میان وقایع اتفاق افتاده در دو فرهنگ اسلامی - ایرانی و غربی خواهد انجامید و ما را در تحلیل واقعی و حقیقی مسائل پیرامون مان ناکام می‌گذارد. تا جایی که می‌توان با نگاهی بدبینانه به ترجمه آگاهانه کلیدواژه‌های فرهنگ غربی به معادل‌های بومی، از آن به مافیای ترجمه نام برد که در صدد است تا محتوای فرهنگ غربی را در پوشش الفاظ و مفاهیم بومی سریان دهد.

۲) نویسندگان محترم - بی‌آنکه بخواهند - در میدانی بازی را شروع کرده‌اند که رقیب برای آنها پهن کرده است. از همین‌رو ناگزیر شده‌اند گاه، فرهنگی‌ترین مفاهیم را در سیاسی‌ترین قالب و یا سنتی‌ترین مفاهیم را در متجددترین شکل تبیین کنند.^۲ اساساً مدعای اصلی انقلاب

۱. یکی از نویسندگان معاصر در این خصوص می‌نویسد:

امروزه انسان جدید، انسانی است که در بیابان بی‌نهایتی پرتاب شده و در آنجا باید خود را پیدا کند و با مسئولیت خود زندگی کند. برای انسان جدید اتوریته‌ها تماماً فرو ریخته‌اند. زوال و فناء تجربه تقدیری به این خاطر است که دیگر اتوریته‌ای وجود ندارد. در چنین وضعیتی است که انسان در هر زمینه‌ای خود باید انتخاب بکند و به تجربه و شناخت شخصی خود روی آورد. در گذشته کار آدمی تبعیت بود تبعیت از اتوریته. عبدالکریم سروش و دیگران، سنت و سکولاریسم، تهران، سروش، ۱۳۸۲، ص ۲۱۶، ۲۱۷.

۲. یکی از روشنفکران معاصر، در خصوص این این شیوه می‌نویسد:

راهی جز چنگ زدن به دستگاه مفاهیم غربی نیست؛ زیرا بدون مفاهیم غربی، حتی سنتی‌ترین گروه‌های فرهنگی جامعه ایرانی، نمی‌توانند سخنی بگویند. اما در این یاری جستن از دستگاه مفاهیم غربی باید محتاط و مبتکر بود؛ یعنی نمی‌توان آن مفاهیم را به گونه‌ای که هستند، در مورد مواد تاریخ

اسلامی ایران، شالوده‌شکنی آن در ساختارهای فرهنگی حاکم بر دنیای معاصر می‌باشد. با این حساب، آیا می‌توان تصور کرد ساختاری کاملاً جدید با مفاهیم و گزاره‌هایی کاملاً از قبل موجود (و دارای بار و جهت ارتكازی مشخص) ساخت؟! به نظر می‌رسد، واژه‌هایی چون تجددخواهی، اصول‌گرا، راست، میانه، چپ، ملی‌گرا، عرف‌گرا، پسانوگرا، قوم‌گرا، بوم‌گرا و... که به عنوان کلیدواژه‌های جدول جریان‌های فرهنگی پس از انقلاب استفاده شده‌اند، از قبل توسط رقیب - و کاملاً هم متناسب با پارادایم‌های فرهنگی و سیاسی آن - ساخته و پرداخته و معنی و تفسیر شده‌اند و نویسندگان محترم کتاب، تنها در این میان توانسته‌اند برای این واژه‌ها از میان خیل جریان‌های فرهنگی، مصداقیابی کنند؛ آن هم در کمال پایبندی به حدود و ثغور تعاریفی که از قبل در خصوص مفاهیم مذکور ارائه شده است! آنها یا اساساً هیچ‌گونه تلاشی برای به‌کارگیری مفاهیمی درون‌پارادایمی برای توضیح جریان‌های مورد نظر نکرده‌اند و یا در مواردی که به این مهم اقدام کرده‌اند، از واژه‌هایی استفاده کرده‌اند که بسیار با سطح ارتكاز عمومی فاصله دارد. به عنوان مثال؛ استفاده از واژه‌ای چون بهبودگرایی برای توضیح ایده‌های فرهنگی کسانی چون شهید مطهری، آیت‌الله طالقانی و ابوالحسن بنی‌صدر(!) بسیار غریب

و تاریخ اندیشه در ایران به کار برد، بلکه باید مانند صنعت‌گری چیره‌دست، در آنها تصرف کرد و آن‌گاه با توجه به موادی که در اختیار داریم، آن ابزارها را به کار گرفت. وانگهی، باید مانند مهندسان، در مواد تاریخ ایران از دیدگاه «مقاومت مصالح» نظر و این پرسش را مطرح کرد که در چه مقیاسی می‌توان در تدوین نظریه‌های جدید از آن مواد سود برد. به نظر من، در شرایط کنونی، برای پرداختن به تاریخ و تاریخ اندیشه راهی جز این وجود ندارد. با توجه به تجربه سده‌ای که گذشت، می‌دانیم که وضعیت تقلید دوگانه - تقلید از غرب یا موضع تقلید از سنت - نتیجه مطلوبی نداشت و نخستین موج روشنگری دینی نیز که با افشای غرب‌زدگی به دنبال راه برون رفتی از این تقلید مضاعف بود، در اقدام خود از تقلید مقلدان فراتر نرفت. ایران‌شناسی ما - اگر بتوان به مسامحه گفت - زمانی آغاز خواهد شد که بتوانیم، نخست، در این ابزارها دخل و تصرف بکنیم و آنگاه، آنها را به محک مواد تاریخ ایران بزنیم. سید جواد طباطبایی، «تأملی درباره ایران»، فصلنامه ناقد، س ۱، ش ۲ (فروردین -

می‌نماید. اساساً یکی از مظاهر - و بلکه از مظاهر بسیار مهم - تهاجم فرهنگی غرب، تعمیم یافتن و شامل شدن مفاهیم غربی است، به گونه‌ای که در برخی موارد ناگزیر شده‌ایم تا با آن مفاهیم فکر کنیم، با آن مفاهیم بفهمیم و حتی با آن مفاهیم خود را بفهمانیم و بدتر اینکه گمان کنیم که چاره‌ای هم جز این نیست و یا گمان کنیم که اساساً تنها همین شیوه درست است. متأسفانه جریان شرق‌شناسی طی قرن‌های متمادی از طریق انتشار کتاب و مجلات، تربیت نیروهای همسو با لایه‌های فرهنگی غرب و... توانسته است متناظرهای فرهنگی شرق و غرب را به گونه‌ای در کنار هم قرار دهد که به بهترین نحو مبین تفوق فرهنگ غرب بر شرق باشد. نویسندگان محترم کتاب، شاید در مواردی هم تلاش کرده باشند که حداقل خود را از دام مفاهیم غربی برهانند، اما به نظر می‌رسد که هرگز نتوانسته‌اند خود را از دام مفاهیم جریان‌هایی که خود در این کتاب از آنها تحت عنوان عرف‌گرایان یاد کرده‌اند - یعنی کسانی که تفکر فرهنگی غرب را البته به شکل مشکک و دارای شدت و ضعف در کشور ما نمایندگی می‌کنند، مثل نویسندگان مجلات کلک، ارغوان، نگاه نو، دنیای سخن، آدینه، گفت‌وگو و... [ص ۱۶، ۱۷] - برهانند.

۳) نویسندگان محترم، مفاهیم کلیدی تحقیق خود را تعریف نکرده‌اند. فقدان چنین تعریفی باعث شده تا در موارد متعددی اشتباه «خروج از بحث» را مرتکب شوند. به عنوان مثال؛ واژه «جریان‌شناسی» که در عنوان کتاب ذکر شده هیچ‌گاه حتی به اشاره تعریف نشده است. این امر باعث شده تا نویسندگان محترم برخی از افراد از جمله بنی‌صدر، آیات عظام مطهری، طالقانی و مصباح یزدی را جریان معرفی کنند، اما هرگز به قبل و بعد عمر تاریخی آنها اشاره نکنند. اساساً جریان‌شناسی در مقاطع کوتاه تاریخی چندان امکان‌پذیر نمی‌باشد. آیا می‌توان پذیرفت که جریان بودن شهید مطهری و آیت‌الله طالقانی محدود به فاصله زمانی تولد تا مرگ آنها بوده است؟ آیا می‌توان جریان شهید مطهری را که چه بسا پس از شهادت‌شان بسیار پررنگ‌تر و مؤثرتر هم بوده باشد، به آخرین مباحثی محدود کرد که در حیاتش مطرح کرده است؟ همچنین به عنوان موردی دیگر، می‌توان به واژه «فرهنگ» نیز که در عنوان کتاب آمده است، اشاره کرد.

نویسندگان محترم تعریفی از این واژه کلیدی نیز ارائه نکرده‌اند که به عنوان مثال؛ فرهنگ چه نسبتی با تفکر و تمدن و چه نسبتی با اقتصاد و سیاست برقرار می‌کند. فقدان این‌گونه نسبت‌سنجی‌ها در مقام تعریف باعث شده تا نویسندگان محترم در موارد متعددی از سویی مقولات فرهنگی را با مقولات سیاسی خلط کنند و از سوی دیگر؛ تنها به محمل‌هایی از فرهنگ اشاره کنند که دارای نهاد، مؤسسه و ارگان مطبوعاتی هستند و از محمل‌هایی که فاقد این‌گونه امور هستند غفلت بورزند. به عنوان مثال؛ آیا نمی‌توان این پرسش را مطرح کرد که سهم انتشار مجله‌ای مثل مجله «کلک» در جهت‌دهی به فرهنگ پس از انقلاب بیشتر بوده یا معضل ازدیاد سن ازدواج؟ این در حالی است که همان محمل‌های نهادی و سازمانی فرهنگ هم شناسایی و اولویت‌بندی نشده است. به عنوان مثال؛ با اینکه مسلم است که سازمان صداوسیما در هر کشوری بیشتر از هر رسانه دیگری در جهت‌دهی فرهنگی آن کشور نقش دارد، در کتاب مذکور، کمترین اشاره‌ای به سیاست‌های فرهنگی این سازمان نشده است تا چه رسد به اینکه به صورت جریانی بررسی شود که نمودار فرهنگ در دوره‌های مدیریتی متفاوت (هاشمی، لاریجانی و ضرغامی) چه سیری را پیموده است. می‌توان پرسش‌های دیگری را درباره برخی مؤلفه‌های دیگر نیز مطرح کرد. به عنوان مثال؛ آیا تغییر نگرش ذائقه عنصر ایرانی به سوی سبک‌های خاص نثر و نظم (مثلاً شعر نو و سپید) را نباید در لایه‌های فرهنگی آن پی گرفت. آیا چاپ و نشر دیوان‌های متعدد به سبک شعر نو و سپید، نشان از ظهور نسلی از شاعرانی که به زبانی جدید - که یقیناً نتیجه فرهنگی جدید است - سخن می‌گویند، ندارد؟ به نظر می‌رسد بهتر آن بود که نویسندگان محترم ابتدا به تعریف مفاهیم کلیدی تحقیق خود می‌پرداختند و سپس متناسب با آن تعاریف به شناسایی پایگاه‌های تولید فرهنگ در کشور می‌پرداختند و در نهایت هم مسائل فرهنگی را اولویت‌بندی کرده و به تناسب اولویت‌شان به بحث و تحلیل می‌گذاشتند.

۴) با وجود اینکه پیش‌فرض نویسندگان محترم این مطلب بوده است که: «انقلاب اسلامی دینی شروع شده است اما دینی ادامه نیافته است»، اما حتی اگر چنین پیش‌فرضی هم نداشته‌اند، چنین مطلبی از آن القا می‌شود. این شیوه بحث نویسندگان محترم که هر چه از

ابتدای انقلاب به جلو آمده‌اند، از تعداد مطبوعات و جریان‌های عرفی‌گرا بیشتر از مطبوعات و جریان‌های دین‌گرا بحث کرده‌اند نیز به خوبی القا کننده همین مطلب می‌باشد. گزارش تفصیلی نویسندگان محترم از محتوای مطالب نشریه راه نو (۳۰ صفحه: صفحات ۴۴۰ - ۴۶۹) در کنار گزارش‌های نسبتاً تفصیلی از دیگر نشریات عرفی‌گرا همچون کیان، کلک، ارغنون، نگاه نو، دنیای سخن، آدینه، گفتگو، راه نو، بهمن، آیین اقتصاد، آیین اندیشه، گردون، توس، جامعه، زن، ایران فردا، خرداد و... (مجموعاً ۵۶ صفحه: صفحات ۳۲۶ - ۳۸۲) در قبال بحث اجمالی از نشریات دین‌گرایی چون کیهان، صبح، معرفت، کلام اسلامی، اندیشه حوزه، حکومت اسلامی و... (۳۱ صفحه: صفحات ۲۹۴ - ۳۲۵) نیز ضمن اینکه مؤید همان ادعای فوق است، به خوبی نشان می‌دهد که آنها به دنبال طرح چه دیدگاه‌هایی بوده‌اند! در خوش‌بینانه‌ترین وضعیت می‌توان چنین گفت که همیشه پرهیز از افراط‌گرایی، لزوماً افتادن در ورطه اعتدال‌گرایی نیست، بلکه گاه افتادن در ورطه تفریط‌گرایی است. نویسندگان محترم از ترس افراط در تمجید نیروهای دین‌گرا و حزب‌اللهی به تفریط «تقویت نیروهای اپوزیسیون نظام اسلامی» گراییده شده‌اند و بلکه بدتر از آن، شاید بی‌آنکه خواسته باشند، موارد افراط خط دینی انقلابی را به تفصیل و موارد تفریط خط اپوزیسیون را به اجمال تبیین کرده‌اند! از همین‌رو به نظر می‌رسد ادبیات کتاب مذکور بیش از آنکه یک ادبیات علمی فرهنگی باشد، ادبیاتی اقناعی تلطیفی نسبت به جریان‌های بیرونی و غیرخودی و ادبیاتی انتقادی تخطئه‌آمیزی نسبت به جریان‌های درونی و خودی نظام اسلامی است.

۵) به نظر می‌رسد، اساساً نویسندگان محترم بدون اینکه خود پرسش یا پرسش‌هایی داشته باشند وارد این تحقیق شده‌اند. این امر باعث شده تا گرفتار مشکلی اساسی شوند و آن اینکه: وقتی پارادایم ارزش‌های نویسندگان نتواند تولید سؤال و پرسش کند، این پارادایم مشهورات خواهد بود که چنین رسالتی را بر عهده خواهد گرفت. نویسندگان محترم هرگز نتوانسته‌اند خود را از قید قالب‌ها، شیوه‌ها، مشهورات و مسلمات زمانه‌شان رها سازند، در نتیجه، نه تنها نتوانسته‌اند به جریان‌های فرهنگی پس از انقلاب اسلامی نگاهی بیرونی و پدیدارشناسانه

داشته باشند، بلکه خود عملاً تبدیل به بازیگران این عرصه فرهنگی شده‌اند؛ البته با این حساب که چون آگاهانه بازی را شروع نکرده و بلکه بی‌آنکه متوجه باشند به درون گود آن افتاده‌اند، هرگز نتوانسته‌اند به یک شیوه و بر اساس یک مبنا و اصول عمل کنند و لذا دچار تذبذب فرهنگی شده‌اند. به همین علت خواننده کتاب به زحمت می‌تواند بفهمد که نویسندگان کتاب چگونه و با چه مبنایی می‌اندیشند و تحلیل می‌کنند؛ زیرا در

با اندک تأمل و بلکه حتی تورق کتاب مذکور به روشنی درمی‌یابیم که نویسندگان محترم در مقام گزارش جریان‌ها دست به گزینشی غیرکارشناسانه زده‌اند و در این گزینش‌ها دو شیوه غیر علمی و حتی غیر منصفانه به کار گرفته‌اند.

جاهای مختلف کتاب متوجه می‌شوند که بر اساس مبانی متفاوت و به شیوه‌های گوناگون عمل کرده‌اند.

۶) گو اینکه نویسندگان محترم در فهم خود از فرهنگ، دارای این پیش‌فرض بوده‌اند که تمام بخش‌های فرهنگ، مرئی می‌باشند، به همین علت، آنها بیشتر به دنبال محمل‌های ملموس برای فرهنگ بوده‌اند. این در حالی است که تمامی فرهنگ‌ها دارای سنت‌هایی غیر مکتوب، غیر ملموس و نامرئی هستند که هرچند به ظاهر دیده نمی‌شوند، اما در جهت‌دهی کلی به رفتارهای جامعه خود کاملاً تأثیرگذارند. به عنوان مثال؛ می‌توان از مفهومی به نام «روح قومی» نام برد که از سویی قابل رؤیت نیست و از سوی دیگر نمی‌توان منکر تأثیر آن در رفتارهای فردی و جمعی شد حتی اگر نخواهیم با برخی فیلسوفان تاریخ که مدعی‌اند روح قومی اقوام عامل اساسی محرک تاریخ می‌باشد، هم‌نوا شویم.